

# سقوط نومه نور

و قصه‌هایی دیگر از دوران دوم سرزمین میانه

به قلم

جی. آر. آر. تالکین

به کوشش

برایان سیبلی

با نگارگری

آلن لی

ترجمه

رضا علیزاده

محمدحسین شکوهی

ناهید خسروی



سپس همگی به صدای شفاف **الروند** گوش سپردند که از **سائورون** و **حلقه‌های قدرت** و ساخت آنها در زمان قدیم، در **دوران دوم** جهان سخن گفت. بخشی از داستان او برای برخی از کسانی که آنجا حاضر بودند، دانسته بود، اما داستان کامل را هیچ‌کس نمی‌دانست و چشمان بسیاری با ترس و شگفتی به او دوخته شده بود و او همچنان داستان **فلزکاران الف‌اره‌گیون** و دوستی آنان را با **موریا**، و اشتیاق‌شان را به دانشی که **سائورون** بدین‌وسیله آنان را به دام خویش افکند، تعریف کرد. زیرا دیدن او در آن زمان هنوز نفرت‌انگیز نبود و آنان از کمک او برخوردار و در صنعت توانمند شدند، در حالی که او به آموختن رازهایشان مشغول بود، و آنان را فریب داد و در **کوه آتش**، **حلقه یگانه** را به شکلی پنهانی ساخت تا اربابشان شود. اما **کله‌بریمبور** از کارهای او آگاه بود و سه حلقه‌ای را که ساخته بود پنهان کرد؛ و جنگ در گرفت و سرزمین‌ها ویران شد و دروازه **موریا** بسته شد. سپس او در سال‌هایی که از پی آمد به دنبال **حلقه** بود؛ اما از آنجا که داستانش در جایی دیگر، به همان شکل که **الروند** آن را در کتاب فرهنگ عامه خویش آورده است، نقل شده، لزومی به ذکر آن نیست. زیرا داستانش طولانی است و پر از وقایع بزرگ و دهشت‌انگیز است، اما **الروند** آن را به شکلی مختصر تعریف کرد و آفتاب در آسمان بالا آمد و صبح داشت می‌گذشت که دست از نقل وقایع کشید.

از **نومه‌نور** گفت از شکوهش و سقوطش و از بازگشت **پادشاهان آدمیان** از اعماق **دریا**، سوار بر بال‌های توفان به سرزمین **میانه**.

*فرمانروای حلقه‌ها: یاران حلقه*

## فهرست مطالب

پیش‌گفتار

مقدمه: حماسه «یک دوران تیره و تاریک»

پیش از دوران دوم

حکایت سالیان (گاه‌شماری وقایع سرزمین‌های غرب)

سال

دوران دوم

۱	بنای لنگرگاه‌های خاکستری و لیندون.
۳۲	رسیدن اداین به نومه‌نور.
	جغرافیای نومه‌نور
	زیست‌بوم نومه‌نور
	زندگی نومه‌نوری‌ها
۴۰ ت*	بسیاری از دورف‌ها شهرهای قدیم خود را در ارد لوین ترک می‌کنند و به موری می‌روند و جمعیت آنجا افزایش می‌یابد.
۴۴۲	مرگ الروس تار-مینیا‌نور.
۵۰۰ ت	آغاز تحرک دوباره سائورون در سرزمین میانه.
۵۲۱	تولد سیلمارین در نومه‌نور.
۶۰۰	نخستین کشتی‌های نومه‌نوری‌ها در سواحل ظاهر می‌شوند.
	سفرهای دریایی آلداریون
۷۵۰	بنا شدن اره‌گیون به دست نولدور.
	آلداریون و ارن‌دیس
	ازدواج آلداریون و ارن‌دیس
	به تخت نشستن تار-آلداریون

\* تاریخ تقریبی

- ۱۰۰۰ ت سائورون مضطرب از قدرت رو به تزاید **نومه نوری**ها، سرزمین **موردور** را برای بنا نهادن استحکامات خود برمی‌گزینند. وی در این سال بنای **باراد-دور** را آغاز می‌کند.
- ۱۰۷۵ تار-آنکالیمه نخستین **ملکه حکمران نومه نور** می‌شود.
- ۱۲۰۰ کوشش **سائورون** برای از راه به در بردن **الدار**. **گیل-گالاد** از حشر و نشر با او روی می‌گرداند؛ اما فلزکاران **اره گیون** مجذوب او می‌شوند. **نومه نوری**ها بنای بندرگاه‌های دایمی خود را آغاز می‌کنند.
- ۱۵۰۰ ت فلزکاران **الف** با تعالیم **سائورون** به اوج مهارت خود می‌رسند. آنان ساختن **حلقه‌های قدرت** را آغاز می‌کنند.
- ۱۵۹۰ ت به پایان رسیدن کار ساخت **حلقه‌های سه‌گانه** در **اره گیون**.
- ۱۶۰۰ ت سائورون **حلقه یگانه** را در **اورودروین** می‌سازد. تکمیل بنای **باراد-دور**. آگاه شدن **کله‌بریمبور** از نقشه **سائورون**.
- ۱۶۹۳ شروع **جنگ الف‌ها و سائورون**. پنهان شدن **حلقه‌های سه‌گانه**.
- ۱۶۹۵ تهاجم نیروهای **سائورون** به **اریادور**. **گیل-گالاد** **الروند** را به **اره گیون** اعزام می‌کند.
- ۱۶۹۷ ویران شدن **اره گیون**. **مرگ کله‌بریمبور**. بسته شدن **دروازه‌های موریبا**. **الروند** با بقایای **نولدور** عقب‌نشینی می‌کند و پناهگاه **ایملادریس** را بنا می‌نهد.
- ۱۶۹۹ تصرف **اریادور** به دست **سائورون**.
- ۱۷۰۰ تار-میناستیر ناوگانی بزرگ را از **نومه نور** به لیندون اعزام می‌کند. مغلوب شدن **سائورون**.
- ۱۷۰۱ بیرون رانده شدن **سائورون** از **اریادور**. برقرار شدن صلح و آرامش برای مدتی دراز در سرزمین‌های غرب.
- ۱۸۰۰ ت از این هنگام به بعد **نومه نوری**ها مستعمرات خود را در سواحل بنا می‌نهند. **سائورون** قدرت خود را به سوی شرق بسط می‌دهد. افتادن سایه بر **نومه نور**.
- ۲۲۵۱ **مرگ تار-آتانامیر**. چوگان حکمرانی به **تار-آنکالیمون** می‌رسد. آغاز شورش و تفرقه **نومه نوری**ها. در این زمان **نزگول**، یا **اشباح حلقه**، **بندگان حلقه‌های نه‌گانه**، برای نخستین بار پدیدار می‌شوند.
- ۲۲۸۰ **اومبار** به دژ بزرگ **نومه نور** تبدیل می‌شود.

- ۲۳۵۰ بنا شدن پلارگیر. پلارگیر به بندر عمدهٔ نومه‌نوری‌های مومن تبدیل می‌شود.
- ۲۸۹۹ رسیدن چوگان حکمرانی به آر-آدوناخور.
- ۳۱۷۵ نادم‌شدن تار-پلان تیر. جنگ داخلی در نومه‌نور.
- ۳۲۵۵ آر-فارازون زرین چوگان حکمرانی را غضب می‌کند.
- ۳۲۶۱ آر-فارازون بادبان می‌کشد و در اومبار پا بر خشکی می‌گذارد.
- ۳۲۶۲ سائورون اسیر و به نومه‌نور برده می‌شود؛ ۳۳۱۰-۳۲۶۲ سائورون، شاه را می‌فریبد و نومه‌نوری‌ها را به فساد می‌کشاند.
- ۳۳۱۰ آر-فارازون ساخت ناوگان نظامی عظیم را آغاز می‌کند.
- ۳۳۱۹ تهاجم آر-فارازون به والینور. سقوط نومه‌نور. گریختن الندیل و پسران او.
- ۳۳۲۰ بنا نهادن قلمروهای در تبعید: آرنور و گوندور. توزیع سنگ‌ها در سرتاسر قلمرو. بازگشت سائورون به موردور.
- ۳۴۲۹ حملهٔ سائورون به گوندور و تصرف میناس ایتیل و سوزاندن درخت سفید. فرار ایسیلدور به سمت پایین آندوین و رفتن او به نزد الندیل در شمال. دفاع آناریون از میناس آنور و اوسگیلیات.
- ۳۴۳۰ شکل‌گرفتن آخرین اتحاد الف‌ها و آدم‌ها.
- ۳۴۳۱ گیل-گالاد و الندیل نیروهای نظامی خود را به ایملادریس در شرق هدایت می‌کنند.
- ۳۴۳۴ سپاه اتحاد از کوه‌های مه‌آلود می‌گذرد. نبرد داگورد و شکست سائورون. شروع محاصرهٔ باراد-دور.
- ۳۴۴۰ کشته‌شدن آناریون.
- ۳۴۴۱ برافتادن سائورون به دست الندیل و گیل-گالاد که در این واقعه کشته می‌شوند. ایسیلدور حلقهٔ یگانه را به دست می‌آورد. سائورون در می‌گذرد و اشباح حلقه وارد سایه‌ها می‌شوند. دوران دوم به پایان می‌رسد.
- مؤخره

## ضمایم

- الف شرح وقایع مختصری از دوران سوم سرزمین میانه
- ب فصل‌های مربوط به نومه‌نوری‌ها از راه‌گم‌شده

## پیش‌گفتار

سقوط نومه‌نور در پی آن است که بخش‌هایی از آثار جی.آر.آر. تالکین دربارهٔ دوران دوم سرزمین میانه که پس از مرگ وی منتشر شده است را در یک مجلد گلچین کند. این کتاب بدون دست‌آوردهای ادبی خارق‌العاده کریستوفر تالکین ممکن نمی‌شد. او خوانندگان هابیت و فرمانروای حلقه‌ها را با میراثی غنی از اسطوره و تاریخ از روزگار پیشین و دوران دوم آشنا کرد. این دست‌آورد حاصل سالیان دراز وقف کارگزاری نگاهبانانه بود: ویراستن، جمع‌آوری، تنظیم و فراهم‌آوردن یادداشت‌هایی بسیار گران‌بها بر نسخ خطی و پیش‌نویس‌های بسیار پدرش. در میان صفحات سیلماریلیون، قصه‌های ناتمام، مجلدهای تاریخ سرزمین میانه و دیگر آثاری که به کوشش کریستوفر تالکین برای چاپ آماده شدند بود که قصه‌های سقوط نومه‌نور، ظهور سائورون، ساخت حلقه‌های قدرت و آخرین اتحاد الف‌ها و آدم‌ها علیه فرمانروای تاریکی موردور برای نخستین بار بازگو شدند.

قصد این کتاب جایگزین کردن آثار نامبرده نیست؛ آثاری که هر کدام تا به امروز، همراه با یادداشت‌ها و تحلیل‌های پرمایه و بی‌همتای کریستوفر تالکین، به روشنی نوشته‌های جی.آر.آر. تالکین را تقریر کرده‌اند. این کتاب قصد دارد نقل‌قول‌هایی از آثار مذکور را فراهم آورد - با کمترین دخالت‌های ویراستاری ممکن - که در قالب جملات خود نویسنده اثر وقایع باشکوه و پرآشوب دوران دوم را نشان دهد. جی.آر.آر. تالکین این قصه‌ها را به صورت خلاصه در «حکایت سالیان (گاه‌شماری وقایع سرزمین‌های غرب)» نگاشته و به عنوان بخشی از ضمیمه ب در فرمانروای حلقه‌ها به چاپ رساند بود که در ابتدای این کتاب نیز بازنشر شده است. برای کسانی که میل به کنکاش عمیق‌تر در این سرگذشت‌ها دارند، یادداشت‌هایی در انتهای کتاب قرار دارد که بسیاری از آنها با اتکا به مهارت بی‌همتای کریستوفر تالکین در یادداشت‌نویسی‌هایش بر متون اصلی منتشرشده بازآفرینی یا به

صورت مستقیم نقل شده‌اند و کاوش در باب **دوران دوم سرزمین میانه** ساده‌تر می‌کنند. ارجاعات تمامی صفحات به چاپ نخست آثار فارسی در قطع پالتویی است.

نقل قول‌ها و خلاصه‌های برگرفته، همگی براساس سالیان ثبت‌شده در «**حکایت سالیان** (گاه‌شماری وقایع سرزمین‌های غرب)» مرتب شده‌اند، و در فصل‌هایی با عنوان‌هایی مطابق با مداخل این گاه‌شماری قرار گرفته‌اند. این بخش با دو مرجع دیگر تکمیل شده است: اسامی و تواریخ شاهان **نومه‌نوری** که در «**ضمیمه الف: تواریخ پادشاهان و حکمرانان**» در *فرمانروای حلقه‌ها* آمده و «**دودمان الروس: شاهان نومه‌نور**» که در **بخش دو: «دوران دوم»** در *قصه‌های ناتمام* یافت می‌شود.

مرتب‌سازی تاریخی وقایع دوران دوم در **نومه‌نور و سرزمین میانه** با استفاده از منابع زیر صورت پذیرفته است.

برای وقایع **نومه‌نور**: متن «**آکالابت**» (در *سیلماریلیون*)؛ حکایت «**آلداریون و ارن‌دیس**» و شجره‌نامه «**نسل‌های ابتدایی دودمان الروس**» (در *قصه‌های ناتمام*)؛ و با در نظر گرفتن محتویاتی که در «**تاریخچه آکالابت**» (در *مردمان سرزمین میانه*)، «**تاریخچه ابتدایی افسانه**» و «**سقوط نومه‌نور**» (هر دو در *راه گم‌شده و دیگر نوشته‌ها*) و «**مغروق‌شدن آندونیه**» (در *سائورون شکست‌خورده*) یافت می‌شوند.

مطابق آرزوی **کریستوفر تالکین**، تحقیق بر روی نوشته‌های پدرش ادامه دارد و متن این کتاب از اثر منتشر شده دیگری از متون تالکین پس از مرگ وی، سرشت سرزمین میانه (۲۰۲۱) به کوشش **کارل اف. هاستتر**، نیز بهره برده است. این منابع به گونه‌ای ویرایش شده‌اند که تاریخ تأسیس **نومه‌نور**، جغرافیا، زیست‌بوم و زندگی نومه‌نوری‌ها را باز نمایند. مطالب ذکر شده همچنین برگرفته یا شامل بخش‌هایی از «**وصف جزیره نومه‌نور**» (در *قصه‌های ناتمام*) و فصول «**سرزمین و ددان نومه‌نور**»، «**زندگانی نومه‌نوری‌ها**» و «**سالخوردگی نومه‌نوری‌ها**» از سرشت سرزمین میانه نیز هست. بندهای مورد استفاده

الزاماً مطابق با ارائه آنها در مجلد مربوطه نیستند، بلکه برای ذکر بهتر وقایع به صورت زمانی مرتب شده‌اند.

وقایعی که در سرزمین میانه همزمان با اتفاقات **نومه نور** رخ می‌دهد از متن «حدیث حلقه‌های قدرت و دوران سوم» (در *سیلماریلیون*)، «سرگذشت گالادریل و کله‌بورن» (در *قصه‌های ناتمام*)، و «گالادریل و کله‌بورن» (در *سرشت سرزمین میانه*) انتخاب شده‌اند.

این مجلد به آن قاعده مقرر شده توسط کریستوفر تالکین پایبند است که متون منتشر شده را به عنوان آخرین نسخه در نظر می‌گیرد، و در برخی موارد که از پیش‌نویس‌های قدیمی‌تر استفاده شده، اسامی مختلف، تواریخ و املاهای آنان برای مطابقت با اشکال نهایی، تصحیح شده است. در جایی که کریستوفر کلمات یا عباراتی را در دست‌نوشته‌های پدرش ناخوانا تشخیص داده، در متن پیش رو یک علامت سوال جلوی آنها قرار گرفته است.

دخالت‌های ویراستاری با قلمی کوچک‌تر و تورفتگی است؛ اصلاحات توصیفی درون متن بندها یا نقل‌قول‌ها توسط ویراستار با قلاب {و افزوده‌های مترجم در ابرو} نمایش داده شده است. حروف آغازین هر بند که به صورت بزرگ نبوده‌اند، بدون اشاره، برای خوانش راحت‌تر، تصحیح شده‌اند {که مشخصاً در متن فارسی قابل مشاهده نیست}. حذف کلمات درون یک پاراگراف با سه‌نقطه علامت‌گذاری شده‌اند.

همچنین این کتاب شامل نقل‌قول‌هاییست از *نامه‌های جی.آر.آر. تالکین* (۱۹۸۱) به کوشش **هامفری کارپنتر** و مساعدت **کریستوفر تالکین**، و بندهایی قابل توجه از *فرمانروای حلقه‌ها* مرتبط با **دوران دوم**، که مطالبی مهم و مرتبط را بیان کرده‌اند. در برخی از اینها، متن خلاصه شده (که با سه‌نقطه مشخص گردیده) یا بدون اشاره نوآرایی شده‌است؛ در تمامی موارد ته‌نویس‌ها خوانندگان را به بند مربوطه در کتاب مذکور به عنوان «یاران»، «برج»، و «بازگشت» هدایت کرده است.



\*

\*

\*

\*

\*



# حکایت سالیان

(گاه‌شماری وقایع سرزمین‌های غرب)





# ۱- بنای لنگرگاه‌های خاکستری و لپندون.



جی.آر.آر. تالکین در ضمایم *فرمانروای حلقه‌ها* در سال ۱۹۵۵ از دوران دوم چنین نوشته است: «این دوران، دوران سال‌های تیره و تاریک آدمیان سرزمین میانه، اما سال‌های شکوه **نومه‌نور** بود.»<sup>۱</sup> در چیزی که **کریستوفر تالکین** آن را نخستین تلاش پدرش برای بنا کردن یک «**طرح زمانی**» (که بعداً به «**حکایت سالیان**» بدل شد) تشخیص داد، **دوران دوم** به عنوان «**سالیان سیاه**» یا دوران میان **نبرد بزرگ** و **سقوط مورگوت** و **سقوط نومه‌نور** و **سرنگونی سائورون** وصف شده است.<sup>۲</sup>

این زمانهٔ پرکشمکش و به ویژه تراژدی شگفت آوری که **نومه‌نور** نماینده آن بود - با عظمت بنا نهاده شد اما بعد تنزل یافت و نابود گشت - در وقایع‌نگاری‌های **دوران دوم**، هم منجر به شکل‌گیری تاریخ **سرزمین میانه** و هم تجدید شکل فیزیکی کل آن دنیا شد: داستانی که پیش‌درآمدی محکم و تاثیرگذار برای **درام عظیم جنگ حلقه** را میسر ساخت.

آغاز قصه به روزهای پایانی سال ۵۷۸ **دوران اول** بازمی‌گردد:

در **نبرد بزرگ** و تلاطم‌های **سقوط تانگورودریم**، زمین سخت به لرزه درآمد، و **بلریاند** متلاشی و متروکه شد؛ و در شمال و غرب، زمین‌های بسیاری به زیر آب‌های **دریای بزرگ** فرو رفت. در **اوسیریاند** واقع در شرق، دیوارهای **ارد لوین** شکست و در جبهه جنوبی این کوه‌ها شکافی عظیم پدیدار شد و دریا همچون **خلیجی** در آن گسستگی پیش رفت و **رود لون** در بستری جدید به سویش روان گشت، و از این رو آن **خلیج**، **لون** نام گرفت. آن دیار را **نولدور** [آنانی که از دومین قوم از الف‌ها بودند] از **دیرباز لیندون** می‌نامیدند، و از آن پس نیز همین نام بر آن ماند.<sup>۳</sup>

**والار** در انتهای دوران اول انجمن ساختند و **الدار** ساکن در **سرزمین میانه** را فراخواندند - «اگر فرمان ندادند، دست کم بر این اندرز پافشاری کردند» - تا به **غرب** بازگردند و آنجا بیاسایند.<sup>۴</sup>

کسانی که فراخوان را به گوش جان نیوشیدند، در جزیرهٔ **اره‌ستا** مسکن گزیدند؛<sup>۵</sup> و در آن **سرزمین بندرگاهی** است که **آوالونه** نام دارد،<sup>۶</sup> چرا که از تمام شهرها، نزدیک‌ترین به

**والینور** هم اوست، و برج **آوالونه** نخستین منظره‌ای است که دریانوردان سرانجام پس از پیمودن فرسنگ‌ها دریا با نزدیک‌شدن به **سرزمین نامیرایان**، می‌بینند.<sup>۷</sup>

تمامی **الف‌نژادان** به فراخوان **الار** پاسخ ندادند و هنوز در **سرزمین میانه** ساکن بودند و «درنگ می‌کردند، هنوز بی‌میل به ترک **بلریاند**، جایی که از دیرباز در آن جنگیده و کوشیده بودند. **گیل-گالاد** پسر **فین‌گون** شاه‌شان بود، و **الروند نیم‌الف**، پسر **انارندیل دریانورد** و برادر **الروس** نخستین شاه **نومه‌نور** نیز در کنارشان بود.»<sup>۸</sup>

تالکین در تفسیر این موضوع در نامه سال ۱۹۵۱ خود به **میلتون والدمن** نوشت: «ما به نوعی یک هبوط دوم یا حداقل «خطای» **الف‌ها** را مشاهده می‌کنیم. هیچ ایراد ذاتی در برج‌ماندن ایشان برخلاف اندرز داده شده نبود، چرا که هنوز سوگوار\* کرده‌های قهرمانانه کهن‌شان در سرزمین‌های فانی بودند. اما اینان قصد صرف کیک‌شان را داشتند بدون آنکه آن را تناول کنند. آنها می‌خواستند صلح و شادکامی و یاد و خاطره‌ای بی‌نقص از «غرب» را داشته باشند اما هنوز بر روی زمین عادی بمانند، جایی که والاترین منزلت در میان **الف‌های وحشی**، **دورف‌ها** و **آدمیان** را داشتند، نه پایین‌ترین جایگاه و مرتبت **والینور** را. از این رو تمام فکر و ذکرشان به «زوال» مشغول شد، طریقتی که در آن تغییرات زمانه (قانون جهان در زیر نور خورشید) را احساس می‌کردند. آنها در اندوه فرو رفتند، و صنعت‌شان (می‌توان چنین گفت که) کهنه شد، حتی با وجود اینکه انگیزه کهن نژادشان - زینت‌بخشی به زمین و درمان آسیب‌هایش - را حفظ کرده بودند، تمامی تلاش‌هایشان تنها نوعی مومیایی‌گری بود. ما از قلمرویی برج‌مانده زیر سیطره **گیل-گالاد** شنیده‌ایم که در حدود منتهی‌الیه **شمال** غربی سرزمین‌های کهن **سیلماریلیون** باقی مانده بود.»



در آغاز این دوران بسیاری از الف‌های برین هنوز در سرزمین میانه باقی بودند. بسیاری از اینان در لیندون، غرب اِرد لویین سکنی داشتند؛ اما پیش از بنا شدن باراد-دور بسیاری از سیندار به طرف شرق کوچیدند و برخی، قلمروهایی را در جنگل‌های دوردست بنا نهادند که مردم‌اش بیشتر متشکل از الف‌های جنگلی {سیلوان} بودند. تراندویل پادشاه شمال سبزیبیشه بزرگ یکی از اینان بود. در لیندون، شمال لون، گیل-گالاد، آخرین وارث شاهان نولدور در تبعید سکونت داشت. همه او را به عنوان شاه برین الف‌های غرب به رسمیت می‌شناختند. در لیندون، جنوب لون، کله‌بورن خویشاوند تین‌گول مسکن گزیده بود؛ زن او گالادریل بزرگ‌ترین زنان الف بود، گالادریل، خواهر فین‌رود فلاگوند بود، یاور آدمیان و زمانی پادشاه نارگوترونند، که جان خود را در راه نجات برن پسر باراهیر از دست داد.

بعدها گروهی از نولدور به اره‌گیون واقع در غرب کوه‌های مه‌آلود و نزدیک دروازه غربی موریا کوچیدند. دلیل این اقدام آنان این بود که شنیده بودند میتریل در موریا یافت شده است. نولدور صنعت‌گرانی ماهر، و با دورف‌ها صمیمی‌تر از سیندار بودند؛ اما آن دوستی که میان مردم دورین و فلزکاران الف اره‌گیون به وجود آمد، صمیمانه‌تر از هر دوستی بود که تا به آن هنگام میان دو نژاد به وجود آمده بود. کله‌بریمبور فرمانروای اره‌گیون و بزرگ‌ترین صنعت‌گران الف بود؛ او از اعقاب فئانور بود.<sup>۹</sup>

[گالادریل] با سقوط ملکور [مورگوت] به غرب نرفت بلکه به‌اتفاق کله‌بورن از ارد لیندون گذشت و به اریادور آمد. هنگامی که آن دو وارد ناحیه شدند بسیاری از نولدور و همچنین الف‌های خاکستری و الف‌های سبز هوادارشان بودند؛ و زمانی در آن سرزمین اطراف دریاچه ن‌اویبی آل (ایون‌دیم، در شمال شایر) ساکن شدند. کله‌بورن و گالادریل فرمانروا و بانوی الدار در اریادور و همچنین از گروه‌های سرگردان با اصل‌ونسب ناندوری به‌شمار می‌آمدند که هیچ‌گاه ارد لیندون را پشت سر نگذاشتند و وارد اوسیرباند در غرب نشدند.<sup>۱۰</sup>

[درباب گالادریل گفته شده است که او] تن و روان و اراده‌ای نیرومند داشت. هم‌اورد اربابان معرفت و پهلوانان **الدار** در روزگار جوانی‌شان بود. حتی در میان **الدار** زیبا به شمار می‌آمد و گیسوان [زرین‌اش] شگفتی بی‌رقیبی داشت ... و **الدار** می‌گفتند پرتو **دو درخت لائوره‌لین** و **تلپریون** در گیسوان او به دام افتاده ... از همان اوان کودکی استعداد خواندن ذهن دیگران را داشت، اما با شفقت و همدلی در موردشان قضاوت می‌کرد ...<sup>۱۱</sup>

در روایت سفر **یاران حلقه** به **کاراس گالادون** در فوریه سال ۳۰۱۹ دوران سوم، **کله‌بورن** و **گالادریل** چنین وصف شده‌اند:

تالار را نور ملایمی پر کرده بود؛ دیوارهایش سبز و نقره‌ای بودند و سقف به رنگ طلا بود. تعداد زیادی از **الف‌ها** آنجا نشسته بودند. روی دو صندلی در زیر تنه درخت و زیر چتری از شاخه‌های زنده، **کله‌بورن** و **گالادریل** کنار هم نشسته بودند. هر چند گفته می‌شد که شاهانی بسیار قدرتمند هستند، اما به شیوه **الف‌ها** از جا برخاستند تا به میهمانانشان خوشامد بگویند. بسیار بلند قامت بودند و **بانو** قامتش کوتاه‌تر از **فرمانروا** نبود؛ موقر و زیبا بودند. لباس‌هایی یکپارچه به رنگ سفید به تن داشتند. موهای **بانو** به رنگ طلایی سیر بود؛ و موهای **فرمانروا کله‌بورن** نقره‌ای رنگ و بلند و درخشان بود؛ اما نشانی از سالخوردگی در ایشان به چشم نمی‌خورد، مگر در ژرفای نگاه‌شان؛ چرا که این نگاه‌ها در روشنایی ستارگان به برتدگی زوبین و در عین حال ژرف بودند: انبانی از خاطرات عمیق.<sup>۱۲</sup>

**کریستوفر تالکین** در *قصه‌های ناتمام* چنین نوشته است: «در اینجا هیچ بخش از تاریخ سرزمین **میان** به اندازه **داستان گالادریل** و **کله‌بورن** سرشار از دشواری نیست»، و خوانندگانی که قصد درک بهتر آن داستان را دارند می‌بایست به «**سرگذشت گالادریل و کله‌بورن**»، رساله‌ای مفصل که **کریستوفر** در این باب نگاشته و در **بخش دو** آن اثر وجود دارد، مراجعه کنند.

در **سواحل خلیج لون الف‌ها** بندرگاه‌های خود را بنا کردند و آن را **میت‌لوند** نام نهادند؛ و کشتی‌های بسیار را از آنجا که مأمنی نیک بود، در آن نگاه می‌داشتند. از **بندرگاه‌های**



**خاکستری الدار** گاه و بی‌گاه بادبان می‌کشیدند و از تاریکی روزهای زمین می‌گریختند؛ زیرا به لطف و مرحمت والار، نخست‌زادگان هنوز می‌توانستند راه راست را در پیش گیرند و بازگردند و هرگاه خواستند به نزد خویشان در اره‌سئا و والینور در آن سوی دریاهای محیط بروند.<sup>۱۴</sup>

در انتهای دوران اول، هنگامی که الدار برای گرفتن کشتی به سوی غرب احضار شدند، سرنوشتی متفاوت به الروس و الرونند - پسران ائارندیل، که از اعقاب پیوند میان الدار و آدمی‌نژادان، معروف به پرده‌هیل یا نیم‌الف بودند - عرضه شد. والار به اینان «آخرین فرصت را دادند که تعلق خود را به یکی از دو نژاد انتخاب کنند.»<sup>۱۵</sup>

**الرونند الف** بودن را برگزید و یکی از اربابان حکمت شد. از این رو همان موهبتی به او اعطاء گشت که **الف‌های برین** ساکن سرزمین میانه هنوز از آن برخوردار بودند: این که هرگاه سرانجام از سرزمین‌های فانیان خسته شدند، بتوانند در بندرگاه‌های خاکستری بر کشتی بنشینند و به منتهی‌الیه غربی درگذرند؛ و موهبتی که به او اعطاء گشته بود، پس از تغییر جهان نیز ادامه یافت. اما فرزندان الرونند نیز از این بخت برخوردار شدند: که یا همراه او از مدارات این جهان درگذرند؛ و یا اگر ماندن را برگزیدند، از زمرة فانیان شوند و در سرزمین میانه بمیرند. از این رو تمام اتفاقات جنگِ حلقه برای الرونند آکنده از اندوه بود.

**الروس** خواست که از زمرة آدمیان باشد و همراه اداین بماند؛ اما طول عمری مدید، چند طول عمر آدم‌های کهنتر به او اعطاء گشت.<sup>۱۶</sup>





## ۳۲- رسیدن اداین به نومه نور.<sup>۱</sup>



والار، «نگهبانان این جهان» که ارو ایلوواتار - آن پروردگارِ قادرِ مطلقِ خارج از جهان مادی - آنها را گماشته بود تا جهان را شکل دهند و بر آن حکم برانند، در باب سرنوشت نژاد آدمیان - یا اداین در زبان الفهای سینداری - نیز اندیشه کردند. اقوام آدمیانی که دوست و متحد شرافتمند الفها بودند و دوشادوش آنها بر علیه مورگوت جنگیدند، از سه خاندان بودند: خاندان بئور، که به عنوان نخستین خاندان اداین شناخته می‌شدند؛ خاندان هالت که دومین خاندان بودند و با نام‌های دیگری نظیر مردم هالت، هالادین، نیز شناخته می‌شدند؛ و سومین خاندان، مردم ماراخ که بعدها شناخته شده‌ترین نام‌شان خاندان هادور بود. تاریخچه زندگانی و کرده‌های اینان در طول دوران اول در سیلماریلیون بازگو شده است.<sup>۲</sup>

والار پس از برپایی انجمن، تصمیم گرفتند به اداین راهی برای دور شدن «از خطرات سرزمین میانه» اعطا کنند.<sup>۳</sup> والار، به کمک مایار که مینیویانی ازلی «از همان رسته والار اما از مرتبی فروتر ... پیشکار و یاور ایشان»<sup>۴</sup> هستند، جزیرهٔ نومه‌نور را هستی بخشیدند.

به پدرانِ آدمیان سه خاندانِ وفادار، پاداشی گران‌قدر اعطا گشت. ائون‌وه<sup>۵</sup> به میان‌شان آمد و تعلیم‌شان داد، و آنان از حکمت و قدرت و عمری طولانی‌تر از دیگر فانیان برخوردار شدند. سرزمینی برای سکنی‌گزیدن اداین، نه بخشی از سرزمین میانه، و نه بخشی از والینور و از همه سو در احاطه گستره دریا، ساخته آمد؛ با این حال این سرزمین به والینور نزدیک‌تر بود. اوسه<sup>۶</sup> این زمین را از اعماق آب‌های سترگ به در آورد و آئوله<sup>۷</sup> استوارش ساخت و یاوانا<sup>۸</sup> غنایش بخشید؛ و الدار گل‌ها و فواره‌ها را از تول اره‌سئا بدان‌جای آوردند، و والار آن سرزمین را آندور، زمین هبه‌گشته<sup>۹</sup> نام دادند؛ و ستارهٔ ائارندیل به نشانه آماده بودن همه چیز، درخشنده در غرب تابیدن گرفت؛ و آدمیان از دیدن شعله نقره‌گون در جاده‌های خورشید شگفت‌زده شدند.<sup>۱۰</sup>

آنگاه اداین بر روی آب‌های ژرف در پی آن ستاره<sup>۱۱</sup> بادبان درکشیدند؛ و والار چند روز دریا را آرام ساختند و آفتاب و باد موافق را بدرقه راه‌شاه کردند، چنان که آب‌ها در برابر

چشمان **اداین** چون آبگینه موج درخشیدن گرفت، و کف همچون برف از پهلوی کشتی‌ها به پرواز درآمد. اما **روتینزیل** چنان درخشنده بود که حتی روز نیز تابش آن را در غرب می‌دیدند و در شب بی‌اثر تنها در آسمان می‌درخشید، چه، هیچ ستاره دیگری ایستادن در کنارش را تاب نمی‌آورد. و **اداین** با تنظیم مسیر خود به سوی آن عاقبت فرسنگ‌ها دریا را پیمودند، و از دور، سرزمینی را که برای ایشان مهیا شده بود، **آندور**، زمین هبه‌گشته را تابناک در مه زرگون دیدند. آنگاه از دریا پا بر خشکی نهادند و آنجا را سرزمینی خرم و پر بار و بر یافتند، و دلشاد بودند. و آن زمین را **النا** نام دادند که به معنی **اخترسوی** است؛ نیز آن را **آنادونه** نامیدند که همان **وسترنس** است، **نومه‌نوره** در زبان **الداری برین**.

این سرآغازِ مردمانی بود که در زبان **الفهای خاکستری دونه‌داین** نام گرفته‌اند: **نومه‌نوری‌ها**، **شاهان** در میان **آدمیان**. اما با این حال از تقدیر مرگ که **ایلوواتار** نصیب جمله نوع **آدمی‌زاد** ساخته بود، گریختن نمی‌توانستند، و هنوز فانی بودند، هر چند بر شمار سال‌های عمرشان افزوده بود و پیش از افتادن سایه پلیدی بر سرشان، با بیماری آشنا نبودند. از این رو خردمند و پرشکوه گشتند، و از هر لحاظ شبیه‌تر به **نخست‌زادگان** بودند تا دیگر نژادهای **آدمیان**؛ و بلند بالا بودند، بلندتر از بلندترین فرزندان **سرزمین میانه**؛ و برق چشمان‌شان به مانند ستاره‌های تابناک بود. اما شمارشان در زمین به کندی فزونی می‌گرفت و اگرچه دختران و پسران به دنیا آمده زیباتر از پدران خویش بودند، باری شمار فرزندان اندک بود.<sup>۱۲</sup>

روایتی مفصل‌تر از رسیدن **آدمیان سرزمین میانه** به دیاری که برایشان فراهم شده و مدت زمانی که در مهاجرت بودند وجود دارد که در ادامه بازگو شده است:

افسانه‌های بنیاد **نومه‌نور** غالباً بدین صورت بیان شده‌اند که گویا آن دسته از **اداین** که **هبه** را پذیرفته‌بودند، در ناوگانی واحد بادبان کشیدند. ولی این برداشت تنها به سبب خلاصه‌سازی حکایت است. در وقایع‌نگاری‌های مفصل‌تر چنین روایت شده (همانطور که می‌توان از وقایع و نفرات زیادشان چنین استنباط کرد) که پس از نخستین سفر به رهبری

**الروس**، کشتی‌های بسیار دیگری، تنها یا در ناوگان‌های کوچک، به غرب آمدند و دیگر اداین را با خود آوردند، چه آنهایی که نخست میل گذر از دریای بزرگ را نداشتند اما جدایی از کسانی که رفته بودند را تاب نمی‌آوردند، چه آنهایی که در دوردست‌ها پراکنده بودند و نتوانسته بودند به هنگام نخستین بادبان کشیدن در آنجا حضور یابند.

از آنجا که قایق‌های مورد استفاده ساختاری **الفی** - کوچک اما پرشمار - داشتند، و هر کدام را یک تن از **الدار** تحت فرمان **گیردان** سکان‌داری می‌کرد، ناوگانی عظیم برای نقل و انتقال تمامی مردمان و مایملک‌شان از **سرزمین میانه** به **نومه‌نور** نیاز بود. افسانه‌ها هیچ تخمینی از شمارگان به میان نیاورده و تاریخ‌نگاری‌ها اندک از آن سخن گفته‌اند. ناوگان **الروس** را گفته‌اند که شامل کشتی‌های بسیار بود (برخی شمار آن را یک‌صد و پنجاه و برخی دویست و سی‌صد ذکر کرده‌اند) و به همراه خود «هزاران» تن از مردان و زنان و کودکان اداین را آورده بودند: احتمالاً در حدود پنج هزار یا حداکثر ده هزار نفر. اما به نظر می‌رسد سیر مهاجرت کلی حداقل پنجاه سال یا احتمالاً بیشتر زمان برده باشد، و تنها زمانی پایان گرفت که **گیردان** (بی‌شک بنا بر دستور **الار**) دیگر هیچ کشتی یا راهنمایی برای اداین فراهم نکرد.<sup>۱۳</sup>

اما **نومه‌نوری‌ها** مجبور به اطاعت از فرمان **الار** یا نگاه داشتن «**حریم‌الار**» بودند: برای آنان بادبان کشیدن به سوی غرب و دور شدن از دیدرس سواحل **سرزمین خودشان**، یا تلاش برای قدم گذاشتن به **سرزمین نامیرایان** ممنوع بود. زیرا با این که طول عمری دراز، و در آغاز سه برابر طول عمر **آدم‌های** کهنتر به آنان اعطا شده بود، می‌بایست فانی می‌ماندند، چرا که **الار** مجاز نبودند که **هبة آدمیان** (یا چنان که بعدها **تقدیر آدمیان** نام گرفت) را از ایشان بستانند.<sup>۱۴</sup>

برای سالیان بسیار **نومه‌نوری‌ها** این حریم بر بادبان کشیدن‌هایشان را مقبول دانسته و از آن پیروی می‌کردند «آن قدر در جهت غرب دور نشوید که دیگر سواحل **نومه‌نور** را نتوان دید» و «به همین خرسند بودند، هرچند به تمامی منظور و مقصود از این حریم را در نمی‌یافتند». **مانوه - شاه والار و برادر خداوندگار تاریکی ملکور (مورگوت) -** به عنوان **خداوند دم و بازدم و حکمران آردا** بالاترین مرتبه از صاحب اختیاری (نه از لحاظ قدرت) را در میان **آینور** داشت.<sup>۱۵</sup>



## ۳۲ - شاهان و ملکه‌های **نومه‌نور** ۱:

الروس - تار-مینیاتور<sup>۱۶</sup>

تولد: ۵۳۲ دوران اول؛ مرگ: ۴۴۲ دوران دوم (در ۵۰۰ سالگی)

حکمرانی: ۳۲ تا ۴۲۲ دوران دوم (۴۱۰ سال)

عموماً اعتقاد بر این است که تاریخ سرزمین **نومه‌نور** از سال سی‌ودوم دوران دوم با به‌تخت‌نشستن **الروس** پسر **ائارندیل** در شهر **آرمنه‌لوس** به هنگام نود سالگی آغاز می‌شود.<sup>۱۷</sup>

چنین آورده‌اند که «چوگان مهم‌ترین نشان مقام سلطنت در نومه‌نور»<sup>۱۸</sup> از زمان حکمرانی نخستین شاه تا بیست‌وپنجمین شاه بود و با وجود آنکه ۳۲۸۷ سال دوام آورده بود، به همراه آر-فرازون در سقوط از دست رفت.

از آن پس در طومار شاهان از [الروس] با نام تار-مینیا تور<sup>۱۹</sup> یاد می‌شود؛ زیرا رسم بر این بود که شاهان لقب خود را از کوئینیا یا زبان الفی برین که باشکوه‌ترین زبان جهان بود برگزینند. این رسم تا روزگار آر-آدوناخور (تار-هرونومن) دوام آورد.<sup>۲۰</sup>





## جغرافیای نومه نورا



در بازه‌های زمانی مختلف، نقشه‌های دقیقی از **نومه‌نور** پیش از سقوطش تهیه شده بود؛ اما هیچ‌کدام از آن مصیبت جان بدر نبردند. آنها در **انجمن‌خانه ماجراجویان** نگهداری می‌شدند، که به دستور پادشاهان مصادره و به بندرگاه غربی **آندونیه** منتقل شد و تمامی اسناد آن از دست رفت. **نقشه‌های نومه‌نور** دیرزمانی در بایگانی‌های **شاهان گوندور** در **سرزمین میانه** محفوظ بود؛ اما به نظر می‌رسد بخشی از اینها بر گرفته از طرح‌هایی قدیمی بود که ساکنان اولیه از روی حافظه آنها را ترسیم کرده بودند و بخشی دیگر (که وضعیت بهتری داشتند) از نقشه‌ای واحد اقتباس شده بود که جزییاتی اندکی فراتر از عمق‌سنجی در کنار سواحل، و وصف بندرگاه‌ها و مسیرهای دسترسی داشت. همین نقشه بود که در کشتی **الندیل**، رهبر کسانی که سقوط گریخته بودند وجود داشت.

توصیفات این سرزمین و پوشش گیاهی و جانوری آن نیز در **گوندور** محفوظ مانده بود؛ اما این توصیفات نه آنچنان صحیح یا دقیق بودند و نه به درستی میان وضعیت زمین‌ها در دوره‌های زمانی مختلف تفاوتی قائل می‌شدند، و در خصوص وضعیت آنها در زمان مهاجرت نخستین ساکنان مبهم سخن گفته بودند. از آنجا که تمامی این مسائل مورد توجه اساتید حکمت **نومه‌نور** بود و می‌بایست کتاب‌های تاریخ و جغرافیای طبیعی بسیاری در این باب تألیف کرده باشند، به نظر می‌رسد این آثار کمابیش مثل همه علوم و هنرهای اوج شکوه **نومه‌نور**، در **سقوط** از میان رفت.

## در باب شکل نومه‌نور

سرزمین **نومه‌نور** به ستاره‌ای پنج‌پر یا پنج‌ضلعی می‌مانست که طول بخش مرکزی آن از شمال تا جنوب و از شرق تا غرب حدود دویست و پنجاه مایل بود و از آن پنج سنگ‌پوز به شکل شبه‌جزیره‌های عظیم بیرون زده بود. این سنگ‌پوزها هر یک نواحی جداگانه‌ای به

شمار می‌آمدند: **فوروستار** (سرزمین‌های شمالی)، **آندوستار** (سرزمین‌های غربی)، **هیارنوستار** (سرزمین‌های جنوب غربی)، **هیارروستار** (سرزمین‌های جنوب شرقی) و **اوروستار** (سرزمین‌های شرقی). بخش مرکزی **میتالمار** (سرزمین‌های داخلی یا **درون‌بوم**) نامیده می‌شد و ساحلی نداشت جز زمین حول وحوش **رومنا** و **سر خور** آن. بخش کوچکی از **میتالمار** از باقی جاها جدا بود و **آراندور** یا **سرزمین شاهان** نامیده می‌شد. بندرگاه **رومنا**، منل **تارما** و **آرمنه‌لوس** یا **شهر شاهان** در **آراندور** قرار داشتند، و آنجا همه‌گاه پرجمعیت‌ترین ناحیه **نومه‌نور** بود.

درست است که جمله سنگ‌پوزها دقیقاً به یک شکل یا اندازه نبودند، اما عرض تمامی آنها حدوداً ۱۰۰ مایل و طول آنها کمی بیشتر از ۲۰۰ مایل بود. خطی مستقیم که از شمالی‌ترین نقطه **فوروستار** به جنوبی‌ترین نقطه **هیارنوستار** رسم می‌شد کمابیش دقیقاً شمال و جنوب (در جهت نقشه‌ها) را نمایش می‌داد و طولش اندکی بیشتر از ۷۰۰ مایل بود. هر خط میان دو انتهای هر سنگ‌پوز که از روی خشکی (در کنار مرزهای **میتالمار**) عبور می‌کرد نیز کمابیش به همان اندازه بود.

## در باب **میتالمار**

**میتالمار** بر روی سنگ‌پوز بالا رفته بود، اگر بلندی کوه‌ها و تپه‌ها را به حساب نیاوریم؛ آنجا ناحیه زمین‌های پوشیده از چمن و علفزارهای پست بود و درختان اندکی در آن می‌رست. کمابیش در مرکز ولو نزدیک‌تر به حاشیه شرقی **میتالمار**، کوه بلندی به نام **منل تارما** یا **ستون آسمان‌ها** سر به فلک کشید بود. ارتفاع آن در حدود ۳۰۰۰ پا از سطح دشت بود. اگرچه دامنه‌های پایین کوه کم‌شیب و پوشیده از علف بود، **منل تارما** رفته‌رفته پرشیب‌تر

می‌شد و در ۵۰۰ پایی انتهایی در بعضی نقاط امکان صعود نبود، مگر از طریق جاده‌ای که برای بالا رفتن بودند.

کوه پایه **منل تارما** با شیبی ملایم تا دشت مجاور فرود می‌آمد، اما امتداد آن از الگوی ریشه‌ها پیروی می‌کرد و پنج پشته کم‌ارتفاع دراز از آن در جهت پنج پوز جزیره بیرون زده بود، و این پشته‌ها را **تارماسوندار** می‌نامیدند، ریشه‌های **ستون**.

اما **میتالمار**، بیشتر ناحیه‌ای بود پر از مراتع. در جنوب غربی، تپه‌ماهورهای پوشیده از علفزار قرار داشت و آنجا در **امریه** مرکز ناحیه **شبانان** بود.

## در باب فوروستار

بخش **فوروستار** کمتر حاصلخیز بود؛ سنگلاخ با درختان اندک، مگر در دامنه‌های غربی ارتفاعات پوشیده از خلنگ، بیشه‌های صنوبر و سیاه‌کاج یافت می‌شد. زمین در سمت **دماغه شمالی** به شکل کوه‌های صخره‌ای ارتفاع می‌گرفت و در آنجا **سورونتیل** عظیم با پرتگاه‌های هولناک پرشیب سر از دریا بالا آورده بود. اینجا آشیانه عقاب‌های بسیار بود.

## در باب آندوستار

**آندوستار** نیز در نواحی شمالی سنگی بود و بیشه‌های مرتفع صنوبرش مشرف به دریا. سه خلیج کوچک رو به غرب داشت که در دل ارتفاعات پیش رفته بود، اما صخره‌ها در بسیاری جاها در حاشیه دریا نبود و زمینی در پای این کوه‌ها وجود داشت ... اما بخش اعظم نواحی

جنوبی **آندوستار** بایر بود و بیشه‌های بزرگ درختان گان و راش روی زمین‌های بالادست و بیشه‌های بلوط و نارون دره‌های پایین‌دست را پوشانده بود. میان سنگ‌پوزهای **آندوستار** و **هیارنوستار** فرورفتگی و **خلیج** بزرگی بود که **الدانا** نام گرفته بود، زیرا رو به **اره‌ستا** قرار داشت؛ و زمین‌های گرداگرد آن در پناه از باد شمال گشوده رو به دریاهای غربی گرم بود (کمابیش به گرمی جنوبی‌ترین سرزمین‌ها) و پرباران‌تر از جاهای دیگر. در وسط، **خلیج الدانا** زیباترین بندرگاه‌های **نومه‌نور** قرار گرفته بود، **الدالونده سبز**، در روزگهای پیشین کشتی‌های تندرو و سفید **الدار** اغلب از **اره‌ستا** به اینجا می‌آمدند.

رود **نوندوینه** در **الدالونده** به دریا ریخت و بر سر راه خود دریاچه کوچک **نیسین** را به‌وجود می‌آورد که از فراوانی بوته‌ها و گل‌های خوش‌بویی که بر کرانه‌اش می‌روید چنین نام گرفته بود.



## در باب هیارنوستار

بخش غربی **هیارنوستار** ناحیه‌ای کوهستانی بود، با صخره‌های عظیم در سواحل غربی و جنوبی؛ اما به سمت شرق تاکستان‌های بزرگ در زمینی گرم و حاصلخیز قرار داشت. سنگ‌پوزهای **هیارنوستار** و **هیارروستار** از هم بسیار فاصله گرفته بودند و در آن سواحلِ دراز، دریا و زمین با شیبی نرم به هم می‌رسدند و چنین چیزی در هیچ‌جای دیگر **نومه‌نور** دیده نمی‌شد. **سیریل** بزرگ‌ترین رود این سرزمین در اینجا جریان داشت (زیرا تمام رودهای دیگر جز **نوندوینه** در غرب، رودهای سیلابی کوتاه و تندی بودند که شتابان به سوی دریا می‌رفتند) و در بهار در دره **نوبرینان** زیر **منل تارما** بالا می‌آمد و از میان **میتالمار** به سوی جنوب می‌رفت و در بخش‌های سفلی خود که کمابیش مسطح و ارتفاع آن تقریباً هم‌سطح با دریا بود، به رودی کند و پرپیچ‌وخم تبدیل می‌شد. رود سرانجام در زمین‌های

باتلاقی پهن و نیزارهای هموار به دریا می‌ریخت و مصب‌های متعدد و کوچکش راه خود را، که پیوسته در حال تغییر بود، از میان سواحل ماسه‌ای به دریا پیدا می‌کردند؛ سواحل سفید پهناور و ریگ‌های خاکستری از هر دو سو مایل‌ها گسترده بود و مردم روستاهایی که اغلب آن را ماهی‌گیران تشکیل می‌دادند بر روی زمین‌های سفت<sup>۲</sup> در میان زمین‌های باتلاقی و برکه‌ها سکنی گزیده بودند و عمده‌ترین آنها **نینداموس** بود، در جهت شرق جایی که **سیریل** به دریا نزدیک بود [قرار داشت]. امواج و بادهای سهمگین به ندرت این ناحیه را آزار می‌داد. بعدها بخش اعظم این سرزمین مرمت و به ناحیه‌ای با حوضچه‌های ماهی‌گیری عظیم با مجراهای متصل به دریا بدل شد و پیرامون آن زمین‌های غنی و حاصلخیز قرار داشت.



## در باب اوروستار

**اوروستار** سرزمینی خنک‌تر بود، اما در شمال شرق (که بادهای سردتر از آنجا می‌وزید) در حفاظ کوهسارهایی بود که تا ارتفاع ۲۱۰۰ پایی در نزدیکی انتهای شمال شرقی آن سنگ‌پوز سربرافراشته بودند. در نواحی داخلی آن و مخصوصاً در نواحی هم‌مرز با **سرزمین شاهان** غله خوب می‌رویید.

خصیصهٔ عمده **نومه‌نور** صخره‌هایش بود ... تمام سرزمین **نومه‌نور** چنان حالتی داشت که انگار از دل **دریا** به بالا رانده شده بود، هرچند که اندکی رو به جنوب خمیده بود. همانطور که پیش‌تر شرح داده شد، کمابیش در همه‌جا مگر در نقطه جنوبی، تمامی نواحی با شیبی تند به پرتگاه‌هایی پرشیب یا عمود به سوی دریا ختم می‌شد. بلندترین ارتفاعات در نواحی شمال و شمال‌غرب قرار داشت و بلندی آنها معمولاً به ۲۰۰۰ پا می‌رسید. کم‌ارتفاع‌ترین نقاط آنجا در شرق و جنوب‌شرق بود.

اما این پرتگاه‌ها، مگر در برخی نواحی نظیر **دماغه شمالی**، به ندرت مستقیماً سر از آب بیرون آورده بودند. در دامنه‌هایشان سرزمین‌هایی ساحلی مسطح یا شیبدار عموماً سکونت‌پذیر یافت می‌شد و پهنایی مختلف (بیرون از آب) در حدود ربع مایل تا چندین مایل داشتند. لبه‌های عریض‌ترین گستره‌ها حتی در هنگام جزر عموماً زیر آب‌های کم‌عمق قرار می‌گرفتند؛ اما لبه‌های رو به دریای اینان جملگی با شیبی تند دوباره در آب‌های عمیق فرو رفته بودند. کرانه‌های عظیم و اراضی جزرومدی جنوب نیز همچنین به پرتگاه‌هایی پرشیب در اعماق اقیانوس، تقریباً هم‌راستا با جنوبی‌ترین نقاط انتهایی سنگ‌پوزهای شمال غرب و جنوب شرق، ختم می‌شد.





زیست بوم نومه نورا

## در باب آدمیان و ددان

به نظر می‌رسد که پیش از آمدن **اداین**، نه **الفها** و نه **آدمیان** در این جزیره ساکن نبودند. ددان و پرندگان از **آدمیان** نمی‌هراسیدند؛ و رابطه **آدمیان** و حیوانات در **نومه‌نور** بیش از هر جای دیگر در جهان دوستانه مانده بود. گفته‌اند که حتی آن دسته‌هایی که **نومه‌نوری‌ها** «غارتگر» (که منظور آنها دسته‌هایی بود که به هنگام نیازشان به غلات و دام‌های اهلی ایشان حمله می‌کردند) به حساب می‌آوردند، با تازه‌واردان «روابطی محترمانه» داشتند و خوراک خود را تا آنجا که در توان داشتند از نواحی وحشی به دست می‌آوردند، و هیچ عداوتی با **آدمیان** از خود نشان نمی‌دادند، مگر در زمان‌های اعلام جنگ، هنگامی که پس از اعلام هشدار کافی دهقانان از روی اجبار آن پرندگان و ددان غارتگر را شکار می‌کردند و تعدادشان را به محدوده‌های قبلی بازمی‌گرداندند.

همانطور که پیش‌تر گفته شد، پی بردن به اینکه پیش از آمدن **اداین** چه ددان و پرندگان و ماهیانی در جزیره سکونت داشتند و آنها چه چیزهایی را با خود آوردند آسان نیست. این گزاره برای گیاهان نیز صحیح است. همچنین نام‌هایی که **نومه‌نوری‌ها** بر جانوران و رستنی‌ها نهاده بودند با نام‌های یافت‌شده در سرزمین میانه به آسانی قابل انطباق یا ارتباط نیست. به نظر می‌رسد بسیاری از آنها ترکیبی از **کوئینیا** یا **سینداری** باشند که در زبان‌های **الفی** یا **بشری** سرزمین میانه یافت نمی‌شوند. بی‌شک این تا حدی ناشی از آن بود که با وجود تناظر و تشابه با حیوانات و رستنی‌ها در **سرزمین میانه**، اینها در **نومه‌نور** از گونه‌های متفاوتی بودند و به همین سبب نیازمند اسامی جدیدی بودند.

در باب جانوران عمده، مشخص است که هیچ کدام از سگیان یا نژادهای مشابه در آنجا یافت نمی‌شد. بی‌شک هیچ تازی یا سگی در آنجا وجود نداشت (تمامی آنان را مهاجران با خود آورده بودند). هیچ گرگی در آنجا نبود. گربه‌های وحشی وجود داشتند که ناسازگارترین و



رامناشدنی ترین جمله حیوانات بودند؛ اما گربه سانان بزرگی در **نومه نوری** یافت نمی شدند. با این وجود روباهان و جانوران هم خانواده پر شمار بودند.

به نظر می رسد خوراک عمده آنها حیواناتی بود که **نومه نوری** ها آنها را *لویپودی* نام نهاده بودند. تعداد اینان بسیار بود و به سرعت زاد و ولد می کردند، و گیاه خوارانی حریص بودند؛ بنابراین روباهان بهترین و طبیعی ترین روش برای حفظ شمار آنها بودند، و روباه ها به ندرت شکار می شدند یا آزار می دیدند. در مقابل، یا به خاطر فراوان بودن غذایشان، به نظر می رسد **روباهان** هرگز به شکار ماکیان اهلی **نومه نوری** ها عادت نکردند. ظاهراً *لویپودی* همان خرگوش بود، جانوری که در نواحی شمال غربی **سرزمین میانه** به کلی ناشناخته بود. **نومه نوری** ها آنها را مناسب خوراک نمی دانستند و آنان را با خرسندی به روباه ها واگذار کرده بودند.



## در باب خرس ها و آدمیان

در نواحی کوهستانی یا سنگلاخی تعداد قابل توجهی خرس سیاه و قهوه ای وجود داشت. خرس های سیاه بزرگ بیشتر در **فوروستار** یافت می شدند. رابطه میان خرس ها و **آدمیان** غریب بود. خرس ها از همان ابتدا نسبت به تازه واردان از خود دوستی و کنجکاوای نشان دادند که متقابلاً با واکنشی مشابه پاسخ داده شد.

هرگز هیچ گونه دشمنی میان **آدمیان** و خرس ها نبود؛ گرچه در زمان جفت گیری، و در طی سال نخست زندگی، توله هایشان در صورت مزاحمت خشمگین و خطرناک می شدند. **نومه نوری** ها مگر از بخت بد مزاحم اینان نمی شدند. تعداد بسیار اندکی از **نومه نوری** ها به دست خرس ها کشته شدند؛ و این اتفاقات ناگوار دلیلی برای اعلام جنگ بر علیه کل نژاد خرس ها تلقی نشد. بسیاری از خرس ها تا حد زیادی بی آزار بودند. آنها هرگز درون یا نزدیک

اقامتگاه‌های **آدمیان** سکنی نمی‌گزیدند، اما گاه‌وبی‌گاه به دیدارشان می‌آمدند، گویی یک صاحب‌خانه، یک صاحب‌خانه دیگر را فرا خوانده است. **نومه‌نوری‌ها** در چنین زمان‌هایی معمولاً به خرس‌ها عسل پیشکش می‌کردند که مایه دلخوشی‌شان بود. تنها گاه‌گذاری یک «خرس بد» به کندوهای دهقانان حمله برده بود. عجیب‌ترین موضوع **رقص خرس‌ها** بود. خرس‌ها، به خصوص از نوع سیاه‌شان، رقصی عجیب و مختص به خود داشتند؛ لیکن به نظر می‌رسید بنا بر تعالیم **آدمیان** بهبود و تکامل می‌یابد. برخی از اوقات خرس‌ها برای سرگرم ساختن دوستان **آدمیزاد** خود می‌رقصیدند. مشهورترین اینان **رقص بزرگ خرس** (روکسوئاله) اهل **تومپوله** در **فوروستار** بود، که هر ساله در پاییز برگزار می‌شد و افراد زیادی از سرتاسر جزیره برای تماشا بدانجا می‌آمدند. از آنجایی که اندکی پس از **اروهانتاله** بود، جمعیت بسیاری در آنجا حضور می‌یافت. برای آنانی که با خرس‌ها آشنا نبودند حرکات **کُند** (اما موقر) اینها در کنار هم، که گاهی تا ۵۰ قلاده و بیشتر خرس بودند، بسیار شگفت‌آور و خنده‌دار به نظر می‌رسید. اما تمامی تماشاچیان حاضر چنین تفاهم داشتند که نباید آشکارا قهقهه زد. خرس‌ها صدای خندیدن **آدمیان** را درک نمی‌کردند و با شنیدن آن مضطرب و خشمگین می‌شدند.

## در باب ددان جنگل‌ها، دشت‌ها و سواحل

سنباب‌ها به وفور در بیشه‌های **نومه‌نور** ساکن، و بیشترشان قرمز و برخی قهوه‌ای سوخته یا سیاه بودند. اینان از **آدمیان** نمی‌هراسیدند و به آسانی رام می‌شدند. زنان **نومه‌نوری** آنان را بسیار دوست می‌داشتند. سنباب‌ها غالباً در درختان نزدیک خانه‌های روستایی زندگی می‌کردند و در صورت دعوت به داخل خانه می‌آمدند. در رودهای کوچک و جویبارها سمورهای آبی ساکن بودند. گورکن‌ها فراوان بودند. گرازهای وحشی سیاه در بیشه‌ها یافت

می‌شد؛ و در غرب **میتالمار** به هنگام آمدن **اداین** گله‌های گاو وحشی وجود داشت که برخی سفید و برخی سیاه بودند. در چمن‌زارها و درون و پیرامون رخبام جنگل‌ها، گوزن‌های سرخ و زرد فراوان بودند؛ و در تپه‌ها شوکا یافت می‌شد. اما به نظر می‌رسد تمامی اینان جثه‌ای کوچک‌تر از اقوام خویش در **سرزمین میانه** داشتند. سگ‌های آبی در نقاط جنوبی سکنی گزیده بودند.

ظاهراً جانورانی معروف به **اکلی**، همان ژوزه یا جوجه‌تیغی بودند که جثه‌ای بزرگ‌تر و تیغ‌هایی بلند و سیاه داشتند. آنها در برخی نواحی فراوان بودند و با آنها دوستانه رفتار می‌شد، چرا که خوراک‌شان بیشتر کرم‌ها و حشرات بود. به نظر می‌رسد بزهای وحشی در جزیره وجود داشته، اما اینکه گوسفندان شاخدار کوچک (که یکی از انواع مختلف گوسفند نژادانی بود که **نومه‌نوری‌ها** پرورش می‌دادند) بومی آنجا بوده یا وارد شده‌اند مشخص نیست. گفته‌اند که مهاجران نوعی اسب کوچک، کوچک‌تر از الاغ و به رنگ سیاه یا قهوه‌ای سوخته، با یال و دمی افشان، تنومند و نه چندان سریع، در **میتالمار** یافته بودند. طولی نکشید که رام‌شان کردند، و شمارشان فزونی گرفت و به نیکی به آنها رسیدگی می‌کردند و دوست‌شان می‌داشتند. اغلب از آنها در مزارع استفاده می‌کردند؛ و کودکان بر آنها سوار می‌شدند.

بی‌شک ددان دیگری نیز وجود داشته‌اند اما به‌ندرت از آنها نام برده می‌شود، چرا که معمولاً آدمیان ارتباطی با آنها نداشتند. تمامی آنها می‌بایست در کتاب‌های فرهنگ عامه که نابود شده‌اند نام برده و وصف شده باشند.

در سواحل، به خصوص در شمال و غرب، شیرهای دریایی فراوان بودند. و همچنین جانوران کوچک بسیار دیگری که به ندرت به آنها اشاره می‌شد: نظیر موش و موش‌های صحرایی، یا جانوران شکارچی کوچکی نظیر راسو. از خرگوش‌های صحرایی نام برده شده است؛ و دیگر حیوانات از گونه‌هایی نامعلوم: برخی سنجاب نبودند اما درون درختان زندگی می‌کردند، و نسبت به همگان، نه فقط آدمیان، خجول بودند؛ برخی بر روی زمین و پشته‌ها می‌دویدند،

کوچک و فربه بودند، اما نه خرמוש بودند و نه خرگوش. در جنوب تعدادی سنگ‌پشت زمینی نه‌چندان بزرگ یافت می‌شد؛ موجودات کوچکی و ساکن آب شیرین از نوع لاک‌پشت نیز یافت می‌شدند.

## در باب ماهیان آب شور و آب شیرین

ماهیان دریایی به وفور در تمامی ساحل‌های جزیره یافت می‌شدند، و دسته‌های خوش‌خوراک آنها خواهان بسیار داشت. دیگر جانوران ساکن دریا نیز در نزدیکی کرانه‌ها یافت می‌شدند: وال‌ها و نیزه‌ماهی‌ها، دلفین‌ها و گرازماهی‌ها، که **نومه‌نوری‌ها** آنان را با ماهی (لینگ‌وی) اشتباه نمی‌گرفتند، لیکن به همراه ماهیان و تمامی موجوداتی که در آب می‌زیستند و در دریا زاد و ولد می‌کردند، در دسته **نندیلی** قرار می‌گرفتند. **نومه‌نوری‌ها** تنها به هنگام سفر دریایی بود که با کوسه‌ها روبرو می‌شدند، خواه آنطور که **نومه‌نوری‌ها** می‌گفتند از «**لطف والار**» یا خواه به دلایلی دیگر، کوسه‌ها هرگز به نزدیکی سواحل آن جزیره نزدیک نشدند. در باب ماهیان درون جزیره اطلاعات اندکی وجود دارد. دسته‌ای از آنان در دریا زندگی می‌کردند اما بعضی اوقات به رودها وارد می‌شدند. این ماهیان آزاد در **سیریل** و همچنین در **نوندوبنه** یافت می‌شدند، رودی که در **الدالونده** به دریا می‌ریخت، و بر سر راه خود دریاچه کوچک **نیسینن** (یکی از معدود برکه‌های **نومه‌نور**) را در حدود سه مایلی خط ساحلی تشکیل می‌داد: از فراوانی بوته‌ها و گل‌های خوش‌بوئی که بر کرانه‌اش می‌روید چنین نام گرفته بود. مارماهی در آبگیرها و مرداب‌ها و در بخش سفلی مسیر **سیریل** فراوان بودند.

## در باب پرندگان

مرغان **نومه‌نور** فراوان بودند، از عقابانی بزرگ تا کیرینکی کوچک‌اندام که بزرگ‌تر از الیکا نبود، اما رنگی به تمامی سرخ داشت و چه‌چه سوت‌مانندش در آستانه شنوایی آدمیزاد قرار گرفته بود. گونه‌های مختلفی از عقابان وجود داشت؛ اما جملگی به پاسداشت **مانوه** مقدس شمرده می‌شدند، و هرگز هیچ آزاری به آنها روا نمی‌داشتند یا به سویشان تیر نمی‌انداختند، مگر آنگاه که دوران پلیدی و نفرت از **والار** آغاز گشت. تا پیش از آن عقابان هرگز به آدمیان حمله نمی‌بردند یا حیواناتشان را شکار نمی‌کردند. در طول دو هزار سال از روزگار **الروس** تا زمان **تار-آنکالیمون** [چهاردهمین شاه **نومه‌نور**] پسر **تار-آنانامیر** آشیانه‌ای از برای عقابان طلایی را بر فراز برج کاخ شاه در **آرمنه‌لوس** می‌دید. جفتی از این عقابان تحت حمایت و کرم شاه در آنجا می‌ماندند و زندگی می‌کردند.

پرندگانی که کنار دریا آشیان داشتند و در دریا شنا یا ماهی شکار می‌کردند، انبوه و برون از شمار بودند. **نومه‌نوری‌ها** هرگز به‌عمد این مرغان را نمی‌کشتند یا آزارشان نمی‌رساندند. دریانوردان می‌گفتند حتی اگر دیدگان‌شان کور بود، به‌خاطر هیاهوی مرغان ساحل باز هم می‌دانستند که کشتی‌شان به **نومه‌نور** نزدیک می‌شود. هرگاه کشتی‌ای به ساحل نزدیک می‌شد، مرغان دریایی در دسته‌های بزرگ تنها از روی خوشامدگویی و شادمانی برمی‌خاستند و بالای کشتی‌ها به پرواز درمی‌آمدند.

شمار مرغان خشکی بی‌حد و حصر نبود، اما هنوز فراوان بودند. برخی همانند عقابان مرغان شکاری بودند، نظیر انواع و اقسام باز و شاهین. غراب‌ها را می‌شد به خصوص در شمال و پیرامون سرزمین‌هایی که دیگر پرندگان آن نژاد مانند زاغ و کلاغ به صورت دسته‌ای در آنجا زندگی می‌کردند یافت؛ و پیرامون صخره‌های دریایی زغن فراوان بود. مرغان نغمه‌سرای کوچک و خوش‌نوا در دشت‌ها و بیشه‌ها فراوان بودند. بسیاری از اینها تفاوتی اندک با گونه‌های ساکن در سرزمین‌های پیشین **اداین** داشتند؛ اما پرندگان از نوع سهره به شکل‌های گوناگون و فراوان‌تر و خوش‌صداتر بودند. برخی کوچک‌اندام و به کلی سفید یا

خاکستری یا زرین بودند؛ و با شادمانی بسیار با نوایی شورانگیز و طولانی در بهار و اوایل تابستان به خواندن مشغول بودند. آنها از **اداین**، که دوستشان می‌داشتند، به ندرت می‌هراسیدند. در قفس ساختن مرغکان آوازخوان کرداری نامهربانانه به شمار می‌رفت. چرا که برای آنانی که «اهلی» بودند لزومی به این کار نبود: پندگانی که آزادانه به یک خانواده دل می‌بستند و برای نسل‌ها در نزدیکی خانه آنها سکنی می‌گزیدند و بر روی سقف یا تاقچه خانه‌ها، یا حتی در *سولمار* یا درون اتاق‌های کسانی که گرمی‌شان می‌داشتند، آواز می‌خواندند. بیشتر پندگانی که در قفس می‌زیستند از گروهی بودند از کودکی چنین پرورش داده شده بودند چرا که والدین‌شان از بخت بد مرده بودند یا به دست پندگان شکارچی کشته شده بودند؛ اما اینها نیز اکثراً برای رفت و آمد آزاد بودند. بلبل نیز، به جز در شمال، در **نومه‌نور** یافت می‌شد، گرچه شمارشان زیاد نبود. در بخش‌های شمالی جفدان سفید بزرگ سکونت داشتند و هیچ پرنده دیگری از این نسل وجود نداشت.

## در باب درختان و گیاهان

از درختان و گیاهان بومی اطلاعات اندکی ثبت شده است. البته برخی از درختان را به صورت دانه یا نهال از سرزمین میانه، و برخی دیگر را (آنطور که گفته‌اند) از **اره‌ستا** آوردند. هنگام ورود **اداین** درختان فراوان بودند. می‌گویند که فقدان برخی از درختان را که از قبل می‌شناختند احساس کرده بودند مانند ممرز، افرایان کوچک، و شاه‌بلوط‌های شکوفنده؛ اما درختانی یافتند که برایشان تازه بود: بلوط همیشه‌سبز، افرایان بلند، و شاه‌بلوط شیرین. همچنین در **هیارروستار** گردو یافتند؛ و لائورینکوئه که آن را بیشتر به سبب گل‌هایش دوست می‌داشتند، زیرا هیچ بهره‌ دیگری نداشت. این نام («باران زرین») را به سبب خوشه‌های دراز و آویزان گل‌های زردش به آن داده بودند؛ و کسانی که از **الدار** وصف

**لائوره‌لین، درخت زرین والینور**، را شنیده بودند گمان می‌داشتند که اصل و ریشهٔ این درختان از آن **درخت عظیم** است و **الدار** بذر آن را بدانجا آورده‌اند؛ اما چنین نبود. <sup>۲</sup> سیب جنگلی، گیلان و گلابی نیز در نومه‌نور می‌رست؛ اما آنهایی که در باغ‌های **نومه‌نور** کاشت می‌شد را **الدار** از سرزمین **میان** هدیه آورده بودند. در **هیارنوستار** انگوریان خودرو یافت می‌شد؛ اما به نظر می‌رسد انگور نیز از سوی **الدار** آمده است.

امروزه مکتوباتی اندک از گل‌ها و گیاهان فراوانی که در دشت‌ها و بیشه‌ها می‌رویدند وجود دارد یا در یادها باقی مانده است؛ اما ترانه‌های کهن غالباً از انواع و اقسام سوسن‌ها سخن می‌گویند، برخی بلند و زیبا، برخی تک‌گل، برخی واژگون با گل‌برگ‌هایی به سان ناقوس و شیپور بسیار، با رایحه‌های خوش متنوع، که مایه دلخوشی **اداین** بودند.

از پوشش گیاهی **الدالوندهٔ سبز**، بندری در میان **خلیج الدانا**، چنین ثبت شده:

گرداگرد این بندر، روی دامنه‌های مشرف به دریا و آن سو تا اعماق آن سرزمین، درختان همیشه‌سبز و عطراگینی می‌رست که از **غرب** بدان جا آورده و کاشته بودند، چنان که **الدار** می‌گفتند آنجا همچون بندری در **اره‌سنا** زیباست. این درختان بسی مایهٔ شادمانی **نومه‌نور** بودند و یاد و خاطرهٔ آنها زمان درازی پس از نابودی‌شان برای همیشه در بسیاری از ترانه‌ها محفوظ ماند، زیرا گل‌دادن و به‌بارنشستن این درختان در شرق **سرزمین هبه** بسیار نادر بود: *اویولایره و لایره‌لوسه، نساملدا، وارداریانا، تانیکوئه‌لاسه و یاولانامیره* با میوه‌های گرد و سرخ‌فامش. گل و برگ و پوست این درختان رایحه‌ای خوش می‌پراکند و تمام آن سرزمین آکنده از عطرها گوناگون بود؛ از این رو آنجا را **نیسیمالدار، درختان عطراگین**، می‌نامیدند. بسیاری از این درختان را در مناطق دیگر **نومه‌نور** نیز کاشتند که به‌بار نشست، اما نه به این فراوانی. درخت تناور و زرین *مالینورنه* تنها در این بندر می‌رست و پس از پنج قرن، بلندی آن کم‌تر از بلندی این درختان در خود **اره‌سنا** نبود. پوستش سیمرنگ و صاف بود و شاخه‌هایش به شیوهٔ درخت راش رو به بالا رخ می‌زد؛ اما هرگز بیش از یک تنهٔ واحد نداشت. برگ‌هایش مانند برگ درخت راش، اما بزرگ‌تر، سبز روشن بود و زیرش نقره‌ای، و

زیر آفتاب برق می‌زد. برگ این درختان در پاییز نمی‌ریخت، بلکه به رنگ طلایی روشن درمی‌آمد. در بهار شکوفه‌های زربینش مثل درخت گیلاس خوشه‌خوشه بود و در طول تابستان همچنان شکوفا می‌ماند؛ و تا شکوفه‌ها باز می‌شد، برگ‌ها می‌ریخت. بدین‌سان در سرتاسر بهار و تابستان فرش و سقف بیشهٔ مالینورنه زرین، اما ستون‌هایش نقرهٔ کبود بود.

زمانی دراز پس از این روزگار، در **دوران سوم، لگولاسِ الف** کلماتی مشابه را به هنگام صحبت با بازماندگان **یاران حلقه در قلمرو الفی کله‌بورن و گالادریل** استفاده می‌کند.

لگولاس گفت: «آنجا بیشه‌های **لوت‌لورین** قرار دارد! آنجا زیباترین منزلگاه مردم ماست. هیچ درختی مثل درخت‌های آن سرزمین نیست. چون در پاییز برگی از درخت پایین نمی‌افتد، بلکه به رنگ طلایی تبدیل می‌شود. تا بهار نشود و برگ سبز جدیدی نروید، برگ نمی‌افتد، و آن وقت شاخه‌ها پر از شکوفه‌های زرد می‌شود، و زمین بیشه طلایی است و سقف آن طلایی است و ستون‌هایش نقره‌ای است، چون پوست درختان نرم است و خاکستری. ترانه‌های ما در **سیاه‌بیشه** این‌طور می‌گویند. دلم شاد می‌شد اگر فصل بهار بود و زیر سقف آن بیشه بودم!»<sup>۳</sup>

ارتباط میان درختان زرین و مالینورنه در نومه‌نور چنین ثبت شده است:

میوه‌اش چیزی فندق‌مانند با پوستی سیمین بود؛ و مقداری از آنها را **تار-آلداربون**، ششمین **پادشاه نومه‌نور**، به رسم هدیه به **شاه گیل-گالاد لیندونی** داد. این میوه‌ها در آن سرزمین پا نگرفت، **گیل-گالاد** پاره‌ای از آنها را به خویشاوندش **گالادریل** داد و این میوه‌ها با نیروی او در سرزمین محروس **لوت‌لورین** به‌ثمر نشستند، تا آن‌که سرانجام **الف‌های برین سرزمین میانه** را ترک گفتند؛ ولی این درختان هیچ‌گاه به بلندی یا تناوری درختان عظیم بیشه‌های **نومه‌نور** نشدند.



## در باب ددان و پرندگان اداین

اداین چیزهای بسیاری را از سرزمین میانه به نومه‌نور آوردند: گوسفند، و گاو، و اسبان، و سگان؛ درختان میوه؛ و غلات. مرغانی آبی نظیر انواع اردک و غاز را در آنجا یافتند؛ اما پرندگانی دیگر با خود آوردند و با نژادهای بومی آنجا آمیختند. غاز و اردک، ماکینانی اهلی بودند و در مزارع ایشان می‌زیستند؛ همچنین انبوهی از فاخته‌ها و کبوترها را در خانه‌هایی بزرگ یا کفترخانه‌ها نگاه می‌داشتند، و عموماً از تخم‌های آنان استفاده می‌کردند. مرغان خانگی را نمی‌شناختند و در جزیره نیز اثری از آنان نیافتند؛ گرچه مدتی از سفرهای دریایی بزرگ‌شان نگذشته بود که دریانوردان خروس و مرغ را از سرزمین‌های جنوبی و شرقی با خود آوردند، و در نومه‌نور پرورش دادند، اما بسیاری از آنان گریختند و ساکن سرزمین‌های وحشی شدند، گرچه روباهان مایه آزارشان بودند.

